

بایستد و مضیده مصرع ازاج بخوانند اگر خوانند از
بدست گرفته بایستد دست که انار در جنبش و حال
در یاد و از هر بدی و بلا بی گدای پسته مضید نیست
از ره هفتاد کوفی شسته بچروم تا جان و دل که ای شیخ
عند انقادرم هست دایم در طواف کعبه کوشش دردم
در ره صدق و صفای سحر اکبرم چشتم تا از خواب خند
کوشش کوشش است آب حیات میخور در صورت زخوم کوشش
مینماید کرمان رخ خود بردت صبح نام رحمتی بر رو
کرد او در چشمم زخم چند روزی که در خونم از آن روزم دم
جلوه جان بروم فرمای تا جانم بروم ای صبا از مرغان
سلطان کبله که بگو سوختم اکنون بیای بر بادده کاشتم
مردم از غم انباشت ای غوغا عظم انباشت وقت آمد که
بنجای جمال انورم چون غم منم کوشش بسیم برین رحمت

جای آن دار که در دنیا سیر و مکرم به جمال جان فرزند
زند و کما مشغل است رحمتی ورنه شوق این خرقه با هم بگردم
عزه لطف تو بودم کسینا و دردم بخشم زان بخشیم عزت او
محبت بر سرم هر چه بر سر کرده اند آخر زینت کرده اند و کما
بزرگ کره مایه نگو و باورم منت با بنونی من چه کند از
بصیرت رو و کوشش از من که بس مثل خزان انیم کرده ام
هر روز بر کلز از کوبیت چون هزار چون بر من سنگ جفا
بفکرت کنوی چون بر من شد یاب آتش غم من مرا نکشت
هست کوی خرقه عالم رحمت در برم در تب نام زور
از عنایت جنتی میخورم و خوم غم دین هم بغم خون میخورم
مانده در کعبه عم از فی القفا تپهای تو همه صدیق تو بگو کار
میبرم دارم امید ام از برح سعادت با صفا که بودی
شود طالع بها بودم هر چه بگردم ای سرو مبارک بی قدم از